

## بیانیه درباره‌ی

# سیاست بین‌المللی جنبش کارگری ایران

مشترک

بیست ششم مهرماه هشتاد و شش

رشد و تحول چشم‌گیر جنبش کارگری ایران در سه سال گذشته بسیار سریع‌تر از آنچه تصور می‌رفت با خود سؤالاتی تعیین‌کننده را طرح کرد. جنبش کارگری ایران به‌طور کلی و فعالین سوسیالیست آن به‌طور ویژه در تناقضی واقعی قرار گرفته‌اند. از یکسو هنوز بین انکشاف جنبش کارگری ایران و دستیابی آن به‌تشکل‌های توده‌ای وسیع، نیرومند و بانفوذ فاصله‌ای زیاد وجود دارد؛ از سوی دیگر این جنبش در همین مراحل اولیه رشد خویش با سؤال اساسی تبیین موقعیت خود در سطح بین‌المللی و اتخاذ سیاست در این زمینه روبرو شده است.

مبارزات تاکنونی کارگران در ایران حتی آن‌جاکه اشکال اعتصاب و اعتراضات متنوع مبارزاتی برای دستیابی به‌خواسته‌های فوری را پشت‌سر گذاشته و ایجاد تشکل مستقل خود را هدف قرار داده است، تا لحظه‌ی حاضر اساساً قرین موفقیت نبوده است. گرچه طبقه‌کارگر ایران در این دوران توانست ابعاد محفلی و کوچک سازمانی را پشت‌سر گذاشته و در سطح اجتماعی ظاهر شود، اما هنوز (با سندیکای واحد) تنها یک تشکل توده‌ای خود را ایجاد کرده است. این سندیکا نیز امروز از هر سو مورد تهدید است و درگیر نبردی است بر سر بودن یا نبودن.

این وضعیت عمومی جنبش کارگری ایران است. هیچ جمع، محفل، گرایش و گروهی در جنبش مستقل کارگری ایران وجود ندارد که امروز بتواند ادعای مقابله موفقیت‌آمیز با این شرایط را داشته باشد. حتی سندیکای واحد نیز، علی‌رغم دست‌آوردهای بزرگ و غیرقابل انکار تاریخی خویش، هنوز تا دستیابی به‌موقعیتی مستحکم فاصله دارد. این مصاف سنگینی است که بیش‌ترین تلاش‌های طبقه‌کارگر در ایران را ضروری می‌سازد. و دقیقاً سنگینی همین مصاف خود دلیل مضاعفی است بر اهمیت امروز حمایت بین‌المللی از جنبش کارگری ایران.

امروز این سؤال با تمام ابعاد درمقابل جنبش کارگری ایران به‌طور کلی و در مقابل فعالین سوسیالیست آن به‌طور مشخص ظاهر شده است که متحد کدام است و دشمن کیست؟ مادام‌که سازمان‌یابی جنبش کارگری ایران ابعاد نطفه‌ای و محفلی خود را پشت‌سر نگذاشته بود، این سؤال هنوز معنای عملی نداشت. اما به‌محض این‌که جنبش به‌مرحله‌ای از نفوذ اجتماعی رسید، که دیگر انکار آن برای دشمنان‌اش امکان‌پذیر نیست، آن‌گاه همان سؤال یکبار دیگر با قدرت تمام خود را طرح می‌کند؛ و البته این‌بار با معانی عملی کاملاً متفاوت. پاسخی‌که تا دیروز راهنمای عمل بود یکبار دیگر ناکافی به‌نظر می‌رسد. برای بسیاری، تازه با روشن شدن ابعاد و نتایج متفاوت چنین پاسخ‌هایی است که معنای واقعی جهت‌گیری‌ها روشن می‌شود و آنچه تا دیروز و در عرصه‌ی نظری برای عده‌ای درست به‌نظر می‌رسید، یکبار به‌تبدیل به‌نادرست می‌شود و آنچه برای دیگر نادرست بود، یکبار به‌اهمیت می‌یابد.

این وضعیت حاصل شرایط ویژه و دشواری است که طبقه‌کارگر ایران در آن قرار گرفته است. مبارزه‌ی کارگران برای دستیابی به‌تشکل مستقل خود با نیروی متحد دولت و طبقه‌ی سرمایه‌دار ایران روبروست. در این جنگ نابرابر قوای متحد دولت و همه‌ی ابزارهای سرکوبگر آن، از قوه قضائیه تا زندان و ارتش و پلیس و سپاه و دیوانسالاری انگلی‌اش، دست در دست صاحبان سرمایه؛ از صنایع به‌اصطلاح ملی و مستقل گرفته تا تجارت و غیره، به‌پشتوانه همه‌ی مبلغان، فیلسوفان، اقتصاددانان، مورخان و ایدئولوگ‌های معمم و مکلا‌ش؛ از مذهبی و اصلاح‌طلب تا لیبرال و نولیبرال، «مدرنیست» و «پست مدرنیست» در مقابل طبقه‌کارگری قرار گرفته‌اند که بر متن فلاکتی عمومی و مزمن - امروز - از کمترین توان مقاومت در مقابل تعرضات جبهه‌ی سرمایه‌برخوردار است. این یک جنگ فرسایشی و نابرابر است. در نابرابری این جنگ همان بس که یکسوی این نبرد برای کوچکترین گام نیازمند بزرگترین فداکاری‌هاست و بهای ذره ذره‌ی پیشروی‌اش را با زندان و شکنجه و سرب و گلوله می‌پردازد؛ درحالی‌که سوی دیگر نبرد، جبهه‌ی سپاه سرمایه، هنوز حتی نیازمند بسیج بخش مهمی از قوای خود نیست و با صرف نیرویی به‌مراتب ناچیز تا به‌امروز در پسراندن طبقه‌کارگر موفق بوده است.

اگر کارگران ایران تا امروز هزینه‌ای بس سنگین برای نجات خود از فلاکت کنونی و حرکت به‌سوی آینده‌ای انسانی برای خود و فرزندان‌شان پرداخته‌اند، در مقابل رژیم و صاحبان سرمایه کمترین آسیب‌ها را از مقابل با کارگران دیده‌اند.

با همه‌ی این‌ها جنبش‌کارگری ایران و فرزندان شریف طبقه‌کارگر توانسته‌اند مرزهای ممکن (اما فوق‌العاده دشوار) در این نبرد نابرابر را پشت‌سر گذاشته و چشم‌اندازهایی - هر چند هنوز ضعیف - از آینده‌ای روشن‌تر را در مقابل چشمان توده‌ی وسیع‌تری از کارگران بگشایند.

دستیابی به‌این موفقیت‌ها بر متن آن توازن قوای نابرابر به‌تنهایی و بدون حمایت‌های وسیع جهانی - اگر غیرممکن نبود - لااقل به‌مراتب دشوارتر از امروز می‌شد. این موفقیت‌ها به‌همراهی جنبش‌کارگری بین‌المللی به‌دست آمد و طبقه‌کارگر ایران توانست در مصاف نابرابر خود با قوای متحد سرمایه‌افق‌هایی دورتر از مرزهای کشوری را دریافته و در پهنه‌ی جهان به‌جستجوی متحدانی برای نبرد سنگین خود برخیزد.

تا پیش از وقایع یک سال اخیر و تا پیش از آن‌که جنبش‌کارگری ایران از یکسو با اعتصاب کارگران اتوبوسرانی تهران در داخل کشور و از سوی دیگر با مبارزات پی‌گیر فعالین عمدتاً سوسیالیست در عرصه‌ی بین‌المللی مطرح شود، به‌نظر می‌رسید که در میان فعالین جنبش مستقل کارگری ایران توافقی نانوشته بر سر موقعیت بین‌المللی جنبش‌کارگری ایران و دوستان و متحدان آن وجود دارد. اما با تغییر توازن قوا - امروز - یکباره چنین می‌نماید که نه تنها چنین توافق نانوشته‌ای وجود ندارد، بلکه خود همین موضوع می‌تواند سرمنشاء اختلافاتی عمیق نیز باشد. سیاستی که تا دیروز عملی می‌شد، ناگهان از هرسو با منتقدینی روبرو می‌شود که همان سیاست‌ها را به‌مصاف می‌طلبند و دفاع آگاهانه‌ی همه‌ی فعالان و مدافعان جنبش مستقل کارگری از عمل تاکنونی خویش و جنبش‌کارگری را بیش از پیش ضروری می‌کند. اگر تا دیروز جلب حمایت یک اتحادیه اروپایی و تماس با نماینده‌ای از این یا آن حزب پارلمانی امری بدیهی به‌نظر می‌رسید، امروز دیگر چنین نیست. کسانی که تا دیروز چنین تلاش‌هایی را به‌سکوت برگزار می‌کردند، امروز به‌انتقاد از آن‌ها برمی‌خیزند و موافقین متزلزل دیروزی نیز امروز در صحت

مبارزه‌ای که خود سال‌ها در آن درگیر بوده‌اند، تردید می‌کنند. همین امر تبیین مجددی از سیاست بین‌المللی جنبش‌کارگری را ضروری می‌سازد.

اهمیت این مجادله بی‌تردید از آن‌روست که طبقه‌کارگر ایران با بورژوازی‌ای روبروست که خود در تقابل با صف‌بندی مسلط در نظام سیاسی بین‌المللی قرار دارد. اگر دولت ایران در «خانواده باصطلاح جهانی کشورهای دمکراتیک» و در وضعیتی مشابه تایلند و فیلیپین و مانند آن قرار داشت، چنین سؤالی هیچ‌گاه طرح نمی‌شد. چرا که خود شرایط پاسخ‌های آماده‌ای داشت. برای طبقه‌کارگر ایران و برای فعالین سوسیالیست آن، اما چنین نیست. جنبش‌کارگری ایران بر متن شرایطی ویژه و در کشوری شکل می‌گیرد که بهیچ‌یک از کانون‌های اصلی سیاست جهانی تبدیل شده است. دوستی و دشمنی با رژیم ایران و دولت آن می‌تواند در عرصه‌ی جهانی به‌انزوا یا محبوبیت رژیم‌ها یا دولت‌ها منجر شود. دامنه‌ی تقابل بین غرب و دمکراسی غربی به‌سرکردگی آمریکا با رژیم اسلامی به‌مراتب از ابعاد و عمق یک درگیری ساده بین دو یا چند دولت فراتر می‌رود. از جهاتی معین، این درگیری حتی خصمانه‌تر از مواردی است که دو دولت به‌دلیل جهت‌گیری‌های طبقاتی و اجتماعی متفاوت (مانند کوبا و آمریکا) در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند. جدال بین ایران و غرب به‌طور کلی و با آمریکا به‌ویژه حامل مجموعه‌ای از غامض‌ترین و پیچیده‌ترین تضادهاست که حل هیچ‌کدام از آن‌ها به‌تنهایی هنوز به‌معنای پایان این جدال نیست. جدال بین ایران و غرب جدالی است بر سر جغرافیای سیاسی منطقه خاورمیانه و نقش و نقشه‌ی آتی هریک از بازی‌گران منطقه‌ای و جهانی در آن.

برای طبقه‌کارگر ایران این وضعیتی است پیچیده. طبقه‌کارگر از یک‌سو با رژیم و طبقه‌ای درگیر است که به‌مثابه‌ی سازمان‌دهنده‌ی یکی از هارترین اشکال بردگی مزدی، همه و هرگونه مؤلفه‌ی اجتماعی-تاریخی در تعیین سطح مزد و معاش کارگران را حذف کرده و اکثریت سنگینی از مزدبگیران را در معرض نابودی فیزیکی قرار داده است؛ و از طرف دیگر در سطح جهانی -همین رژیم- در جدالی درون‌طبقاتی، مقابل آن‌هایی به‌صفت‌آرایی پرداخته است که مبلغین و مدافعان همان نظام جهانی بردگی مزدی را تشکیل می‌دهند. همه‌ی این‌ها بر متن شرایط ضعف عمومی جنبش سوسیالیستی بین‌المللی و فقدان یک صف متحد و مؤثر سوسیالیستی از کارگران جهان اهمیت‌ی مضاعف می‌یابند. در عرصه‌ی جهانی این جنبش سوسیالیستی کارگران نیست که نیروی اصلی و یا حتی مؤثر در جنبش‌کارگری را شکل می‌دهد.

در یک‌سوی جنبش‌کارگری بین‌المللی اتحادیه‌ها و «مجموعه‌ی تشکل‌های آزاد بین‌المللی» (ITUC) قرار دارند که علی‌رغم تمایزات موجود در میان‌شان اساساً بر بستر رفرمیسم قرار داشته و در چهارچوب‌های حفظ نظام موجود مبارزه می‌کنند. خاستگاه این اتحادیه‌ها هرچه باشد، آن‌ها به‌بستر اصلی جنبش‌کارگری در کل غرب و به‌تأسی از آن در یک سلسله از دیگر کشورها تبدیل شده‌اند. در میان این مجموعه‌ی گسترده و در لایه‌ها و سطوح مختلف آن از فعالین سوسیالیست و کمونیست و چپ‌صدیق و همچنین اتحادیه‌های متمایل به چپ از نوع «سی جیل» ایتالیا و «ث ژت» فرانسه گرفته، تا اتحادیه‌های دمکرات مسیحی و دست راستی قرار دارند؛ و در منتهی‌الیه راست این صف‌بندی جهانی آن دسته از اتحادیه‌ها و جریانات وابسته به‌آن‌ها قرار دارند که در سیاست بین‌المللی بیش‌از هر چیز مجری منویات بورژوازی خودی و دولت مربوطه‌شان هستند. بارزترین نمونه‌ی این‌گونه اتحادیه‌ها را می‌توان در

«ای اف ال - سی آی او» آمریکا و «مرکز همبستگی» وابسته به آن مشاهده کرد.

در جانب دیگر این صفبندی جهانی نیز مجموعه‌ای از اتحادیه‌های برآمده از سنت رقیب غرب قرار گرفته‌اند که اساساً اتحادیه‌های سرکوبگر بلوک شرق سابق را دربرمی‌گیرند. برخلاف صفبندی اتحادیه‌های آزاد (ITUC) که برجهت‌گیری پذیرش دموکراسی پارلمانی بنا شده و در همان چهارچوب نیز موفق به کسب رفرم‌های معینی شده‌اند، صفوف اتحادیه‌های درون «کنفدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری» (WFTU) همواره به مثابه ابزاری درجهت تشدید استثمار طبقه‌کارگر عمل کرده‌اند. وجود معدودی از اتحادیه‌های دارای جهت‌گیری سوسیالیستی در میان این کنفدراسیون تغییری در این واقعیت نمی‌دهد.

این صفبندی جهانی و فقدان یک بین‌الملل سوسیالیستی کارگران باعث شده است که روابط بین‌المللی طبقه‌کارگر تحت‌الشعاع عواملی غیر از اصل همبستگی طبقاتی و جهانی کارگران قرار بگیرد. در کنار انگیزه‌های طبقاتی اصیل عواملی از قبیل حفظ موقعیت برتر برای کارگران کشور خودی (از طریق تقویت موضع بورژوازی خودی در بازار جهانی)، و سرانجام جدال‌های سیاسی و ایدئولوژیک نوع جنگ سردی؛ امر همبستگی بین‌المللی کارگران را از یک امر روشن و بدیهی طبقاتی به عرصه‌ی پیچیده‌ای از معادلات و محاسبات تبدیل کرده‌اند. این التقاط منافع طبقه‌کارگر با منافع غیرکارگری، در هردو سوی این صفبندی اصلی جهانی عمل می‌کند؛ و همین نیز، تشخیص و تمایز بین همه‌ی عوامل مؤثر، و همچنین آگاهی دقیق نسبت به آن‌ها را به‌ضرورت عاجل تبیین سیاست در جنبش کارگری تبدیل می‌کند.

در مورد «کنفدراسیون جهانی کارگران» (WFTU) که از دل بلوک شرق درآمده است، تقدم منافع ایدئولوژیک سبب گردیده است که سببانه‌ترین سرکوب‌ها و وحشیانه‌ترین اشکال استثمار طبقه‌کارگر در کشورهای «دوست» نادیده انگاشته شود. بیهوده نیست که این اتحادیه‌ها تا به‌امروز مصرانه از هرگونه حمایتی از جنبش مستقل طبقه‌کارگر ایران خودداری کرده؛ و به‌جای آن، گرم‌ترین مناسبات را با رژیم ضدکارگر ایران و ارگان‌های سرکوبگر آن در جنبش کارگری (مانند خانه‌کارگر و شوراهای اسلامی) برقرار کرده‌اند.

در نقطه‌ی مقابل این صفبندی، یعنی در صفوف «اتحادیه‌های آزاد» (ITUC) نیز، علی‌رغم تمایزات جدی بین نیروهای متشکل در آن، همبستگی بین‌المللی طبقه‌کارگر از همین معضل رنج می‌برد. در کنار جریاناتی که سیاست بین‌المللی خود را صمیمانه و براساس منفعت طبقاتی مشترک جهانی کارگران تبیین می‌کنند، جریان‌های دیگری نیز قرار گرفته‌اند که به‌صراحت همبستگی بین‌المللی را در چهارچوب منافع سرمایه خودی تبیین می‌کنند. در صفوف این اتحادیه‌ها مجموعه‌ی گسترده‌ای از اتحادیه‌های مبارز و طیف وسیعی از فعالین چپ و سوسیالیست در حال مبارزه‌اند که نه تنها امر همبستگی جهانی کارگران را به‌فراموشی نسپرده‌اند، بلکه در دل همین شرایط موجود و به‌تناسب نیروی خود در این راه از فداکاری‌های کوچک و گاه بزرگ نیز ابائی ندارند. این تناسب قوا در درون «اتحادیه‌های آزاد جهانی» (ITUC) عملاً به‌سیاست‌هایی گاهاً متناقض منجر شده است که در مواردی (مثل ونزولا) آشکارا به‌موضع‌گیری در مقابل جنبش‌های حق‌طلبانه‌ی کارگران و زحمت‌کشان، و در مواردی دیگر (مثل ایران) به‌حمایت فعالانه از جنبش کارگری انجامیده است.

برای طبقه‌کارگر ایران و به‌ویژه برای فعالین سوسیالیست جنبش کارگری این وضعیتی دشوار است. بر متن این

شرایط است که همه چیز وارونه و غیرعادی جلوه می‌کند. آن کس که با ادعاهای «سوسیالیستی» ظاهر می‌شود در کنار بورژوازی هار ایران و رژیم سرکوبگر آن و با حمایت از ارگان‌های سرکوباش در مقابل استقلال طبقاتی کارگران صف‌آرایی می‌کند؛ و آن کس که رسماً رفرمیست است، در کنار مبارزه‌ی جنبش مستقل کارگری ایران برای کسب حقوق پایه‌ای کارگران قرار گرفته و سیاست‌های سرکوب‌گرانه‌ی جمهوری اسلامی را محکوم می‌کند. کوتاه سخن، همه‌ی عناصری که برای ایجاد وضعیتی دشوار و پیچیده لازم بود، یک‌باره در مقابل طبقه‌کارگر ایران و جنبش جوان آن ظاهر شده‌اند. در تلاش برای تبیین سیاست خود در این رابطه نیز، جنبش کارگری ایران از مشاورانی ناخواسته نیز محروم نیست. جنبش‌های مختلف اجتماعی در ایران که امروز بیش از هر زمانی به‌وزن و اهمیت طبقه‌کارگر در تحولات اجتماعی پی‌برده‌اند، تلاش می‌کنند در این زمینه نیز - اما، پاسخ‌های از پیش آماده‌ی خود را در مقابل طبقه‌کارگر ایران قرار دهند.

بسته به‌تئیینی که هریک از گروه‌بندی‌های اپوزیسیون غیرکارگری در ایران از طرفین جدال بین ایران و غرب داشته باشند، پاسخ آن‌ها به جنبش کارگری نیز - اساساً پاسخی است برای جهت‌دهی به این جنبش به‌نفع یک طرف این جدال. این پاسخ‌ها در درجه اول نه پاسخی بر اساس تبیین منافع لحظه‌ای و درازمدت طبقه‌کارگر ایران، بلکه نشان‌گر جهت‌گیری‌های سیاسی پاسخ‌دهندگان آن می‌باشد. خطوط اصلی پاسخ‌ها و پاسخ‌دهندگان نیز مبتنی بر صف‌بندی‌های اصلی صحنه‌ی سیاست بین‌المللی و منطقه‌ای است.

مهم‌ترین این پاسخ‌ها را در سه گروه‌بندی عمده می‌توان برشمرد.

۱- مدافعان دمکراسی غربی و بازار آزاد که با رشد جنبش کارگری و پیدایش نشانه‌های قدرت اجتماعی آن به‌نقش تعیین‌کننده‌ی طبقه‌کارگر در تحولات آتی ایران پی‌برده و به‌تناسب آن نیز به‌تلاش برای جلب سمپاتی در میان کارگران برخاسته‌اند. از نقطه نظر این طیف گسترده که دربرگیرنده مجموعه‌ی وسیعی از نیروهای اپوزیسیون بورژوایی در خارج کشور و همچنین بخش‌هایی از اپوزیسیون اصلاح‌طلب در داخل است، جای‌گاه طبیعی جنبش کارگری و تشکل‌های آن در عرصه‌ی بین‌المللی بر بستر جنبش دمکراسی‌خواهی غربی است. دفاع این جماعت عامل سرمایه از «اتحادیه‌های آزاد جهانی» برگ سائری است بر دفاع آن‌ها از «دمکراسی‌خواهی» و بازار آزاد. از نظر این جریان‌ها آن دسته از اتحادیه‌های آزاد دارای اصالت‌اند که آشکارا جهت‌گیری ضدکمونیستی و راست را نمایندگی می‌کنند. بر همین اساس نیز آن‌ها نه تنها جای‌گاه طبیعی جنبش کارگری ایران را در کنار اتحادیه‌های مدافع گلوبالیزاسیون می‌بینند، بلکه اساساً تأمین جهت‌گیری ضدسوسیالیستی در خود جنبش کارگری ایران را نیز - شرط لازم برسمیت شناختن آن بشمار می‌آورند. این‌ها کم‌ترین تردیدی در قلع و قمع جنبش کارگری از خود بروز نخواهند داد، هرگاه که کوچک‌ترین شائبه‌ای از سوسیالیسم را در این جنبش احساس کنند. از نظر سیاسی نیروهای این طیف با سایه روشن‌های متفاوت جنبش کارگری را به‌مثابه‌ی جزئی از جنبش «دمکراسی‌طلبی» و اهرمی برای ایجاد تغییرات به‌نفع تحول جامعه ایران به سمت دمکراسی غربی در نظر گرفته و تشکل‌های کارگری را به‌مثابه‌ی ابزاری برای توسعه «دمکراسی» و تقابل با کمونیسم ضروری می‌شمارند. در منتهی‌الیه راست این جریان مدافعان دمکراسی آمریکایی قرار دارند.

این جریانی است اساساً مدافع اقتصاد بازار آزاد. آن‌چه که آن‌ها از جنبش کارگری می‌خواهند چیزی نیست جز انقیاد

داوطلبانه به‌سیادت سرمایه به‌عنوان بدیلی در مقابل سرکوب کنونی. نسخه‌ی این جریانات برای جنبش‌کارگری تشکل‌هایی از نوع «ای اف ال» آمریکاست.

۲- جنبش سنتی ضدامپریالیسم، که امروز در پرتو تحولات منطقه، جنگ‌های افغانستان و به‌ویژه عراق و همچنین سیاست توسعه‌طلبانه و راسیستی اسرائیل، با تحرکی دوباره به‌میدان آمده و طبقه‌کارگر را به‌عنوان نیروی اصلی مبارزه ضدامپریالیستی معرفی می‌کنند. این نیز طیفی است گسترده که از بازماندگان دست راستی سنت‌های مختلف ضدامپریالیستی تا مائوئیست‌ها را دربرمی‌گیرد. در درون جنبش‌کارگری ایران محافظی از «هیأت مؤسسان ایجاد سندیکاهای کارگری» نیز در شمار این جریان به‌حساب می‌آیند. از نظر این طیف کلیت اتحادیه‌های آزاد غربی چیزی جز ابزار دست امپریالیسم نبوده و همکاری با آن‌ها به‌مثابه‌ی همکاری با دول امپریالیست قلمداد می‌گردد. وظیفه‌ی محوری و اساسی طبقه‌کارگر از نظر این جریان مقابله با سلطه‌ی امپریالیسم در سطح جهانی به‌طورکلی و با ماجراجویی امپریالیسم آمریکا و اسرائیل در منطقه‌ی خاورمیانه به‌طور ویژه است. از نظر این جریان تضعیف هیچ‌یک از «نیرو»ها در این ستیز جایز نیست و تشکل‌های مستقل طبقه‌کارگر ایران نیز- در جریان این کشمکش چاره‌ای به‌جز پیوستن به‌صف جهانی «کنفدراسیون اتحادیه‌های کارگری» (WFTU) و مبارزه‌ی ضدامپریالیستی آن ندارند.

این ضدامپریالیسم ورشکسته امروز در ایران یکبار دیگر به‌پناهگاهی برای حزب توده تبدیل شده است که در بادگیر این‌گونه شعارهای ضدامپریالیستی به‌بازسازی صفوف خود و بزک چهره‌ی کریه استالینستی خویش پرداخته و هم‌زمان طبقه‌کارگر را به‌پذیرش تشکل‌های رژیم ساخته‌ی خانه‌کارگر و شورا‌های اسلامی ضدکارگر و تلاش برای اصلاح آن‌ها فرامی‌خواند. گرویدن به‌این سیاست برای جنبش‌کارگری ایران یعنی خودکشی. این سیاستی است مستقیماً برای به‌انحلال کشاندن جنبش مستقل و نوپای جنبش کارگری.

۳- و سرانجام باید به‌طیفی از فعالین چپ و سوسیالیست متأثر از سنت جنبش‌های خرده‌بورژوازی و روشن‌فکری دارای جهت‌گیری ضدسرمایه‌داری، آنارشستی و آنتی‌گلوبالیزاسیون اشاره کرد. علی‌رغم جهت‌گیری‌های متفاوت عناصر و محافل این طیف در عرصه‌ی بین‌المللی، فعالین آن در رد دو صف‌بندی اصلی جهانی درون جنبش‌کارگری متفق‌القول بوده و رجوع به‌توده‌های کارگر در سطح جهانی را به‌عنوان تنها راه پیش روی طبقه‌کارگر ایران قلمداد می‌کنند. عدم انسجام عملی این طیف و تفاوت سیاست‌های روز آن‌ها تغییری در این ارزیابی پایه‌ای به‌وجود نمی‌آورد. درحالی‌که نمایندگان واقع‌بین‌تر این نظریات علی‌رغم انتقادات سنگین، همکاری با اتحادیه‌های جهانی را به‌عنوان امری گریزناپذیر به‌رسمیت شناخته و در این زمینه همان سیاستی را دنبال می‌کنند که فعالین جنبش‌کارگری ایران در داخل کشور توصیه و بدان عمل می‌کنند، پی‌گیرترین مدافعان این نظریه منطق انکار و انحلال تشکل‌های موجود را تا به‌آخر ادامه داده و با اعلام تعلق همه و هرگونه اتحادیه‌ای به‌بورژوازی رجوع به‌توده‌های کارگر در سطح بین‌المللی و مبارزه‌ی فوری برای نابودی نظام کار مزدی را به‌عنوان تنها راه نجات طبقه‌کارگر از فلاکت امروز قلمداد می‌کنند.

نقطه عزیمت نقد کلیه نظرات معتقد به‌این سیاست حاوی این حقیقت بنیادی است که رهایی طبقه‌کارگر در نظام کار مزدی امکان‌پذیر نیست. آنچه این سیاست را برای جنبش کارگری تبدیل به‌یک سیاست زیان‌بار می‌کند تبدیل

بلاواسطه همین نقد پایه‌ای به‌سیاست روز و به‌تاکتیک فوری است. تبدیل سیاست رجوع به‌توده‌های کارگران در عرصه ارتباطات بین‌المللی به‌عنوان بدیلی در برابر همکاری با اتحادیه‌ها و تشکل‌های رسمی کارگران، عملاً چیزی نیست جز فراخواندن طبقه‌کارگر به‌انزوا و فرستادن جنبش‌کارگری به‌نبردی نابرابر. این سیاست مصداق بارز این باور است که «راه جهنم هم با نیت حسنه فرش می‌شود».

برای جنبش‌کارگری و به‌ویژه برای فعالین سوسیالیست آن هیچ‌یک از این گزینه‌های سه‌گانه نمی‌توانند راه‌گشا باشند. استراتژی پرولتاریای سوسیالیست نه می‌تواند بر مبنای تمکین به‌توازن قوای موجود و روی‌آوری به «رنال پلیتیک» یا «مصلحت‌گرایی سیاسی» تنظیم شود و نه با تأکید صرف بر مبنای ایدئولوژیک و عطف آرزومندان به‌اهداف نهایی. یکی جنبش‌کارگری را در جنبش‌های بورژوایی موجود حل می‌کند و دیگری آن را به‌انزوا و حاشیه‌کشانده و به‌همان نقطه‌ی انحلال می‌رساند.

نقطه عزیمت همه‌ی این پاسخ‌های سه‌گانه را اصول ایدئولوژیک و منافع سیاسی خارج از حرکت واقعی طبقه‌کارگر تعیین می‌کند. در مقابل، برای تبیین سیاست جنبش‌کارگری در این زمینه نیز، مقدماً پاسخ به‌این سؤال ضروری است که اصول ناظر بر استراتژی جنبش‌کارگری کدام‌اند و پرولتاریای سوسیالیست چگونه می‌تواند در ایفای نقش تاریخی طبقه‌کارگر موفق شود؟

**نخست:** این استراتژی باید بر این نقد پایه‌ای از جامعه سرمایه‌داری استوار باشد که بنیان این جامعه بر اسارت طبقه‌کارگر در چهارچوب مناسبات مبتنی بر مالکیت خصوصی و کار مزدی استوار است؛ و مادام که این بنیان دست‌خوش دگرگونی اساسی نشده باشد، هیچ صحبتی از بهبود مداوم زندگی طبقه‌کارگر نمی‌تواند در میان باشد. گرایش عمومی و همیشگی سرمایه‌داری مبتنی است بر کاهش سطح زندگی مزدبگیران و برای چنین کاهشی هیچ نیازی به‌تلاش ویژه‌ای نیست. خود مکانیسم‌های جامعه سرمایه‌داری و آرایش طبقاتی آن تضمین‌کننده‌ی چنین کاهشی است. در مقابل، هر بهبودی در هر نقطه‌ای از دنیا، ولو هرچند کوچک، نیازمند جانفشانی‌ها و مجاهدت‌های بزرگ توده‌ی کارگران است. تخریب بنیادهای زندگی کارگران گرایش طبیعی سرمایه است، درحالی‌که بهبود این زندگی محصول مبارزه‌ی آگاهانه‌ی طبقاتی است. در نظام سرمایه‌داری، سرمایه متغیر است؛ و کار وابسته و تابع آن. در این توازن، طبقه‌کارگر به‌طور استراتژیک در وضعیت بازنده قرار دارد؛ و طبقه سرمایه‌دار در وضعیت مسلط. استراتژی طبقه‌کارگر باید ناظر بر تغییر بنیادی و اساسی این وضعیت باشد. بنابراین، آنچه شاخص و اصل تعیین‌کننده‌ی درستی یا نادرستی استراتژی طبقه‌کارگر است، در درجه‌ی اول نه میزان، بلکه جهت پیشروی آن در هر لحظه‌ای از مبارزه‌ی طبقاتی است. بزرگ‌ترین پیشروی‌های لحظه‌ای نیز چنانچه به‌تقویت عناصر حفظ وضع موجود منجر شوند، در نهایت چیزی جز درجا زدن و یا حتی عقب‌گرد نیستند.

**دوم:** سلاح نقد هیچ‌گاه نمی‌تواند جایگزین نقد سلاح شود. سرمایه رابطه‌ی است اجتماعی و به‌مثابه چنین رابطه‌ای متکی است بر نیرویی مادی، که بر بستر روابط و مناسبات تولید معینی شکل گرفته و در قالب آرایش طبقاتی معینی تولید و باز تولید گسترده‌ی سرمایه را امکان‌پذیر می‌سازد. تسلط سرمایه بر کار، در قالب تسلط طبقه‌ی صاحب سرمایه بر طبقه‌ی فاقد آن، در قالب تسلط طبقه‌ی سرمایه‌دار بر طبقه‌کارگر است که تعیین می‌یابد. مجموعه‌ی کاملی از نهادهای اجتماعی و دولت در قلب آن- ابزارهای مادی این تسلط طبقاتی را تشکیل می‌دهند. غلبه بر این ابزارهای

مادی تنها با ابزارهای مادی ممکن است. در مقابل نیروی متمرکز و آرایش‌یافته‌ی طبقه‌ی سرمایه‌دار، نیروی متمرکز و سازمان‌یافته‌ی طبقه‌کارگر سوسیالیست می‌تواند شرایط لازم برای ایجاد تغییر بنیادی در آرایش طبقاتی جامعه و درهم شکستن سلطه سرمایه را فراهم کند.

**سوم:** تدارک چنین نیرویی تنها در جریان نبرد طبقاتی امکان‌پذیر است. مبارزه‌ی طبقه‌کارگر برای ایجاد تغییر پایه‌ای در جامعه، مبارزه‌ای است سنگر به‌سنگر. در این مبارزه است که جنبش طبقاتی کارگران می‌تواند در هرگام از پیش متشکل‌تر شود؛ و صفوف متنوع خویش را سازمان دهد. حزب انقلابی طبقه‌کارگر (به‌مثابه یک نهاد قدرتمند و پذیرفته‌شده‌ی اجتماعی)، گاردهای مسلح دفاع کارگری، و هزاران تشکل توده‌ای کارگران در روز قیام یک‌باره از زمین نمی‌رویند. همه‌ی این‌ها محصول رشد سازمان‌یابی گاه بطنی، گاه سریع کارگران در نهادهای متنوع طبقاتی خویش است. اگر برای غلبه بر قهر مادی طبقات حاکم نیروی متشکل و مادی طبقه‌کارگر لازم است، برای برداشتن اولین گام‌ها نیز - غلبه بر همین مقاومت یک پیش‌شرط اولیه پیشروی جنبش‌کارگری است.

**چهارم:** مبارزه طبقه‌کارگر هیچ‌گاه بر زمینه‌ای ساده و تک‌بُعدی صورت نمی‌گیرد. دو سوی مبارزه‌ی طبقاتی را صرفاً دو صف کاملاً متمایز از یکدیگر تشکیل نمی‌دهند. مادام که تکامل مبارزه طبقاتی به‌نقطه تعیین‌کننده‌ی تقابل بین دو قطب عمده‌ی جامعه سرمایه‌داری نرسیده است، صف‌بندی نیروهای درگیر در مبارزه‌ی طبقاتی صرفاً از دو نیروی کاملاً متمایز از هم و در مقابل هم تشکیل نمی‌شود. به‌طور کلی، جامعه‌ی بورژوازی تنوع بی‌نظیری از نیروهای درگیر در مبارزه طبقاتی را چه در سطح ملی و چه در سطح بین‌المللی به‌نمایش می‌گذارد. این تنها طبقه‌کارگر نیست که دائماً در جدال اجتماعی برای موقعیتی بهتر مبارزه می‌کند. اقشار و طبقات دیگر نیز در حال مبارزه‌ی دائمی برای کسب وضعیت اجتماعی برتر در جامعه‌ی موجوداند. در طرف مقابل آن، طبقه‌ی سرمایه‌دار نیز - در درون خود نه به‌عنوان طبقه‌ای بدون قشربندی‌های درونی و کاملاً هم‌سان و همچنین نه به‌عنوان طبقه‌ای همیشه واحد و یکپارچه، بلکه به‌مثابه نیرویی متنوع در چارچوب طبقاتی خویش، در اشکال مختلف ایدئولوژیک و سازمانی و مهم‌تر از همه - در کشورهای مختلف ظاهر می‌شود. شناخت این مناسبات و تشخیص درست نوع رابطه با جنبش‌ها و طبقات اجتماعی دیگر جزء جدائی‌ناپذیر و همیشگی مبارزه‌ی طبقاتی است. در عمومی‌ترین سطح استراتژیک، فعالین جنبش‌کارگری و خصوصاً فعالین سوسیالیست آن نمی‌توانند در مقابل این سؤال بی‌تفاوت بمانند که چه کسانی متحدان کنونی طبقه‌کارگر محسوب می‌شوند؛ وضعیت دشمنان طبقه‌کارگر چگونه است؛ در میان دشمنان طبقه‌کارگر کدامیک را می‌بایست در نوک پیکان حمله‌ی کنونی قرار داد تا در عین حال - حمله به‌دشمنان دیگر را تدارک دید؛ بی‌توجهی به‌این تنوع و پیچیدگی‌ها چیزی نیست جز بی‌توجهی به‌توازن متقابل نیروها در جهان واقعی و گریز به‌پهنه‌ی خیالبافی و آرزوهای خوش.

پاسخ درست به‌موقعیت کنونی جنبش‌کارگری ایران در عرصه‌ی بین‌المللی نیز تنها در پرتو این اصول استراتژیک امکان‌پذیر است. هرگونه پاسخی که بر مبانی ایدئولوژیک از پیش تعیین شده بنا گردیده باشد، به‌ناگزیر به‌بیراهه ختم خواهد شد. آرمان‌گرایی خصیصه‌ی همیشگی جنبش‌کارگری بوده است. آن‌چه که - اما - پس از پیدایش مارکسیسم، این جنبش را از همه‌ی جنبش‌های آرمان‌خواه دیگر متمایز کرده است، شناخت دقیق ملزومات و راه‌های تحقق این آرمان‌گرایی تاریخی بوده و خواهد بود. برای جنبش‌کارگری فقط هدفی که باید بدان برسد، اهمیت ندارد؛ چگونگی



رسیدن به هدف نیز به همان اندازه مهم است. برای این نیز باید هم وضعیت لحظه‌ی حاضر و تقابل نیروها را شناخت و هم به‌چگونگی خروج از این وضعیت اندیشید تا دستیابی به موقعیت دیگرگونه و فراتر ممکن گردد.

جنبش‌کارگری ایران - امروز - یکی از سخت‌ترین دوره‌های حیات طبقه‌کارگر را در تاریخ صد ساله‌اش پیش رو دارد. استبداد دولتی همراه با ارتش ذخیره گسترده‌ای از بیکاران، جبهه‌ی سرمایه را در وضعیتی بسیار مساعد و مسلط‌تر از پیش در برابر طبقه‌کارگری قرار داده است که در پراکندگی به سر می‌برد. طبقه‌کارگر ایران در سه دهه‌ی گذشته بسیاری از دست‌آوردهای پیشین خود را از دست داده است. سطح زندگی این طبقه امروز از سی سال قبل به مراتب پایین‌تر است و شاخص دستمزد بدنه اصلی طبقه‌کارگر رسماً بر اساس حداقل‌های لازم برای امرار معاش فیزیکی تعیین می‌شود. هنر، آموزش، بهداشت و حتی پوشاک و مسکن مناسب همه و همه به‌عنوان مؤلفه‌های تاریخی تعیین‌مزد از زندگی طبقه‌کارگر ایران حذف شده‌اند. آنچه که برجا مانده، مزدی است برای کارکردن، خوردن و نمردن. بورژوازی ایران موفق شده است به‌یمن چوبدستی حکومت خدا بر روی زمین نه تنها طبقه‌کارگر را به فروش نیروی کار خود زیر ارزش واقعی وادار کند، بلکه حتی تعهد به انجام همین قرارداد را نیز مشروط به حال و هوای خود می‌کند. امروز نه مزد مناسب، بلکه نفس دریافت همان مزد زیر ارزش نیز - برای بخش‌های گسترده‌ای از طبقه‌کارگر آرزویی دست نیافتنی می‌نماید. همه‌ی این‌ها بدون شمشیر اسلام امکان‌پذیر نبود. این شمشیری است که بر سر هر کارگری به پرواز در می‌آید که رؤیای فرارفتن از این فلاکت را در سر می‌پروراند و بخواهد دست در دست کارگری دیگر به جستجوی راه‌هایی از این فلاکت برخیزد. پیکره‌ی اصلی طبقه‌ی صاحبان سرمایه در ایران (اعم از خصوصی و مافیایی و دولتی، اعم از «مدرن» و قرون وسطائی، اعم از «چپ» و راست) یکسره در این متفوق‌اند که کارگر را حقی برای اتحاد نیست. در یک کلام، تحمیل فلاکت امروز بر طبقه‌کارگر ایران محصول ترکیب نامیمون منفعت ناب سرمایه در پوشش جهالت مذهب دولتی است.

حاکمیت عریان سرمایه و فلاکت گسترده‌ی طبقه‌کارگر در درون طبقه - رقابت را جای‌گزین هم‌بستگی و عصیان بدون نقشه را جای‌گزین سازمان‌دهی آگاهانه نموده است. جنبش‌کارگری ایران در وسیع‌ترین سطح خود جنبش اعتراضات پراکنده و عصیان‌گونه برای حفظ حداقلی از زندگی است. در دل طبقه‌ی عظیم ۱۹ میلیونی تنها بخش کوچکی موفق به فراتر رفتن از این بی‌سازمانی و گام نهادن در راه حرکت نقشه‌مند برای بهبود زندگی و معیشت خود شده است. در مقابل این بخش هنوز بسیار کوچک، اردوی بزرگی از قداره‌بندان، قضات، تفنگ به‌دستان، زندانبانان، «علماء» و «عظما»، ایدئولوگ‌ها و قلم به‌دستان مزدور سرمایه، به‌همراه «مقامات کارگری»، به‌حفاظت از حریم مقدس سرمایه صف کشیده‌اند؛ و هرگونه شائبه‌ای از حق‌طلبی کارگران را با بیکاری و گرسنگی و زندان و ضرب‌و‌شتم مجازات می‌کنند.

در سطح سیاسی و ایدئولوژیک نیز جدال با غرب و آمریکا بیش‌از هر چیز به‌مثابه دست‌آویزی در دست دولت برای سرکوب همه و هرگونه صدای حق‌طلبانه‌ی کارگری به‌کار گرفته می‌شود. تحریک و بسیج ناسیونالیسم ایرانی پیرامون کشمکش بر سر انرژی هسته‌ای - امروز - بخش‌های قابل توجهی از بورژوازی اپوزیسیون را نیز به‌حمایت از رژیم کشانده است. جنبش‌کارگری ایران تا هم‌اکنون ضربات سنگینی از جنجال تبلیغاتی مبارزه با آمریکا و غرب خورده است. در کنار خفقان حاکم بر رسانه‌های جمعی در ایران، هرگونه ارتباط بین‌المللی فعالین جنبش‌کارگری

مهر برقراری ارتباط با بیگانگان خورده و مورد تهاجم قداره‌بندان دولتی قرار می‌گیرد. جمهوری اسلامی به‌خوبی بر این واقف است که ارتباطات بین‌المللی کارگران سد مهمی بر سر راه سرکوب و قلع و قمع همه‌جانبه‌ی جنبش کارگری است.

دقیقاً به‌همین دلیل امروز انترناسیونالیسم برای طبقه‌کارگر ایران معنایی به‌مراتب بیش‌از هم‌بستگی بین‌المللی آرمان‌گرایانه و نمادین دارد. پیوند با متحدان بین‌المللی از یک‌سو و استفاده از شکاف بین جمهوری اسلامی و غرب برای رساندن صدای خود به‌گوش توده‌ی وسیع کارگران -امروز- یکی از نیازهای حیاتی و فوری فعالین جنبش کارگری است. بدون این پیوند جمهوری اسلامی با سهولت به‌مراتب بیش‌تری قادر به سرکوب و وسیع جنبش‌کارگری و برقراری آرامش قبرستانی خواهد بود.

برای طبقه‌کارگر سوسیالیست سؤال اصلی این است که چگونه می‌توان به‌این نیاز امروز کل جنبش‌کارگری ایران، بر متن فقدان یک صف سوسیالیستی نیرومند جهانی از کارگران، پاسخ داد؛ و در عین حال، گام‌های لازم برای تدارک و انجام انقلاب سوسیالیستی را برداشت؟

انجام پیروزمند تحول سوسیالیستی در جامعه بدون تردید در گرو مقابله با همه و هرگونه رفرمیسم در درون جنبش کارگری و مبارزه با انواع سیاست‌ها و ایدئولوژی‌های بورژوازی است. از نقطه نظر پرولتاریای سوسیالیست، تمامی طبقه‌ی سرمایه‌دار، در هر نقطه‌ی دنیا، خصم طبقاتی جنبش سوسیالیستی کارگران بشمار می‌آیند. اما از این واقعیت به‌هیچ وجه نمی‌توان و نباید بلاواسطه به‌استنتاجات استراتژیک رسید. از میان همه‌ی دشمنان طبقاتی کارگران ایران، امروز این بورژوازی خودی و دولت سیاه و سرکوب‌گر آن است که موجودیت طبقه‌کارگر را به‌عنوان یک طبقه هدف حمله‌ی اصلی خود قرار داده است. این طبقه‌ی حاکم و دولت ایران است که پاسدار و بسیجی به‌کارخانه اعزام می‌کند؛ خانه‌کارگر و شورای اسلامی را به‌جان کارگران می‌اندازد؛ قضات جنایت‌کار خود را به‌محکومیت کارگران برمی‌انگیزاند تا کارگران را دسته دسته روانه‌ی اوین و زندان‌های سنندج و تبریز و غیره کند؛ به‌خانه و کاشانه‌ی کارگران اعتصابی هجوم می‌برد؛ سال‌ها و ماه‌ها حقوق کار انجام شده را پرداخت نمی‌کند؛ میلیون‌ها خانواده‌ی کارگری را به‌گرسنگی و زندگی در فقر مطلق محکوم کرده و کارگر را به‌خودکشی و تن فروشی و انحطاط فیزیکی و اخلاقی می‌راند. این دشمن بلاواسطه‌ی امروز طبقه‌کارگر ایران است. کسی که دشمنان فردای طبقه‌کارگر سوسیالیست را -امروز- برجسته می‌کند و کارگران را به‌مبارزه با آن‌ها فرا می‌خواند، آب به‌آسیاب دشمن امروزی‌اش می‌ریزد. چنین کسانی با هر ادعا و انگیزه‌ای نه دوست کارگران، که دشمنانی هستند در جلد دوست.

طبقه‌کارگر سوسیالیست باید بتواند در میان وظایف سنگین و پیچیده‌ی پیش روی خود تفکیک لازم بین انواع مبارزه و شیوه‌های آن را انجام دهد. سوسیالیست‌ها مجاز به‌اختلاط در وظایف متفاوت نیستند. مبارزه با قدرت طبقه‌ی حاکم امروز در ایران و دولت آن مبارزه‌ی بلاواسطه و مستقیم کل طبقه‌کارگر است. پیکار با موج وسیع دمکراسی‌طلبی بورژوازی غرب -اما- مبارزه‌ی است بر سر هژمونی و سیادت ایدئولوژیک. کسی که اتحادیه‌های غربی را به‌دمکراسی‌طلبی غربی و دمکراسی‌طلبی غربی را به‌جنگ‌طلبی آمریکایی تقلیل می‌دهد، جنبش‌کارگری را به‌بیراهه می‌کشد. طبقه‌کارگر باید بتواند این دو نوع مختلف مبارزه را تفکیک نموده و بر این اساس نیز به‌اتخاذ سیاست‌هایی

دست بزند که همین امروز او را در راه دستیابی به استقلال تشکیلاتی و طبقاتی‌اش یاری می‌کنند. در این راه هیچ تهدید و اربابی نباید مانع کارگران باشد. سنجش دقیق توازن قوای متخاصم و شناخت دقیق مسائل گرهی هر مقطع معین مبارزه و تشخیص متحدان براساس همان مسائل گرهی در عرصه‌ی نبرد نیاز همیشگی طبقه‌کارگر است.

جنبش‌کارگری ایران نمی‌تواند در جریان مبارزه‌ی حاد خویش پیشاپیش براساس معیارهایی به‌تفکیک صفوف دوست و دشمن دست بزند که روند مبارزه طبقاتی هنوز در دستور کار نگذاشته است. متحدین امروز طبقه‌کارگر ایران را براساس گره‌گاه‌های امروز مقابل جنبش‌کارگری باید تبیین کرد و نه براساس مصاف‌های فردای آن. طبقه‌کارگر نمی‌تواند از نیروی‌های متحد امروزی‌اش صرف‌نظر کرده و در انتظار درخشش پرچم توده‌ای رادیکال کارگران در دیگر کشورها بنشیند. طبقه‌کارگری که از استقلال عمل و رأی برخوردار باشد، باید بتواند با هشیاری به‌تنظیم رابطه خود با نیروهای مؤثر در جهان امروز بپردازد، شکاف‌های درون اردوی متخاصم را تشخیص دهد و همه‌ی قوای خود را برای عقب زدن آن خصمی به‌کار بگیرد که هم امروز قصد جان وی کرده است. این خصم امروز طبقه‌ی سرمایه‌دار ایران و دولت آن (یعنی: جمهوری اسلامی ایران) است.

جدال امروز طبقه‌کارگر ایران با بورژوازی حاکم و دولت‌اش بیش‌از هرچیز جدالی است برسر حق زندگی. مبارزه‌ی است برسر بود و نبود. امروز طبقه‌کارگر ایران -هنوز- برای به‌رسمیت شناخته شدن به‌عنوان یک طبقه مبارزه می‌کند. در این مبارزه هر فعال صدیق جنبش‌کارگری و هرگرایش حقیقتاً مدافع منافع طبقاتی کارگران ذینفع است. متحدان امروز طبقه‌کارگر ایران را نیز دقیقاً در میان کسانی باید جست که از این حق طبقه‌کارگر به‌دفاع برمی‌خیزند. هیچ معیار و شاخص دیگری نمی‌تواند راهنمای عمل فعالین جنبش‌کارگری باشد.

در جهانی‌که انواع سوسیالیسم‌های غیرکارگری و ضدکارگری را به‌خود دیده است، نه ادعای تعلق ایدئولوژیک به‌سوسیالیسم به‌خودی خود- کسی را متحد طبقه‌کارگر می‌کند؛ و نه قرار داشتن کسی در صفوف رفرمیسم به‌خودی خود- او را در عداد دشمنان طبقه‌کارگر قرار می‌دهد. جنبش‌کارگری ایران باید بتواند با هشیاری و درایت طبقاتی به‌ارزیابی از عمل‌کرد واقعی نیروهای ذینفع در مبارزه‌اش پرداخته، و از میان آن‌ها وسیع‌ترین متحدان را برای مبارزه‌ی خود برگزیند. همین شاخص به‌طریق اولی در سیاست بین‌المللی جنبش‌کارگری نیز صدق می‌کند و تاکنون نیز به‌درستی پراتیک آن را شکل داده است. هم فعالین جنبش‌کارگری و دوستداران طبقه‌کارگر در خارج از کشور (که در تمام سال‌های گذشته درصدد جلب همبستگی اتحادیه‌های کارگری برآمده‌اند) و هم فعالین راستین جنبش‌کارگری در داخل و تشکل‌های آن (که مبارزات خود را با اتحادیه‌های متشکل در «فدراسیون جهانی اتحادیه‌های آزاد» پیوند زده و تا به‌امروز بخشاً حتی- به‌عضویت این اتحادیه‌ها درآمده‌اند) به‌درستی این امکان واقعی را به‌مثابه‌ی درک ضرورت کنونی انتخاب کرده‌اند. نه تعلق رفرمیستی این اتحادیه‌ها مانعی است برای جلب آن‌ها به‌عنوان متحدین کنونی طبقه‌کارگر و نه قرار داشتن آن اتحادیه‌ها بر متن دمکراسی‌های غربی.

جنبش‌کارگری ایران تا به‌امروز به‌درستی همین سیاست را عملی کرده است. خود زندگی واقعی فعالین صدیق جنبش‌کارگری را به‌این سو رهنمون شده است. این انتخابی عمیقاً طبقاتی است. با این همه، این نیز روشن است که این انتخابی است در جهانی که جنبش سوسیالیستی کارگران در آن فاقد حضوری نیرومند است. به‌این معنا این انتخابی است که نه تنها شانس‌های بزرگی در مقابل طبقه‌کارگر ایران قرار می‌دهد و امکان عمل آن را گسترش

می‌بخشد، بلکه همچنین مثل هر اقدام مؤثر دیگری مخاطراتی بزرگ نیز- در خود نهفته دارد. صرفنظر از مدافعان آشکار سیاست‌های نئولیبرال و پروژهای دموکراسی آمریکایی که در ایران حتی از کمترین شانس برای اعمال نفوذ در طبقه‌کارگر برخوردار نیستند، اکثریت اتحادیه‌های آزاد بین‌المللی جهت‌گیری سوسیالیستی را از برنامه و عمل خود کنار گذاشته و تنظیم مناسبات بین کار و سرمایه در چهارچوب اصلاح نظام موجود- را به‌عنوان هدف نهایی خود برگزیده‌اند. دفاع از حق تشکل مستقل طبقه‌کارگر ایران هم امروز امر واقعی همه‌ی این اتحادیه‌هاست و همین نیز اتحاد امروز فعالین و تشکل‌های کارگری ایران با این صف‌بندی جهانی را به‌اتحادی استوار تبدیل کرده است. حمایت مؤثر این نیروها در کوتاه مدت قطعاً در تقویت جنبش‌کارگری ایران نقشی جدی ایفا خواهد کرد. پذیرش غیرانتقادی این اتحاد -اما- در درازمدت، تمکین به‌مبانی مالکیت خصوصی و کار مزدی را به‌دنبال خواهد داشت؛ و این بهای بسیار سنگین جنبش‌کارگری در قبال قرار گرفتن در این صف است. می‌توان و باید از پرداختن این بها خودداری کرد. مبارزه برای تأمین یک جهت‌گیری سوسیالیستی هم امروز نیز در درون صفوف جنبش اتحادیه‌های بین‌المللی ادامه دارد. انبوه فعالین سوسیالیست درون اتحادیه‌های بزرگ کشورهای غربی و مجموعه‌ی اتحادیه‌ها و سندیکاهاى چپ‌گرا و دارای جهت‌گیری سوسیالیستی در تأمین این جهت‌گیری طبقاتی رادیکال متحدین طبیعی طبقه‌کارگر سوسیالیست ایران بشمار می‌آیند. جنبش جوان کارگری ایران و تشکل‌ها و رهبران مبارز آن در همین دوره‌ی کوتاه چند ساله نیز منشاء اثراتی در جنبش بین‌المللی کارگری بوده‌اند. تشکل‌های طبقه‌کارگر ایران می‌توانند در این صفوف نه تنها از یاری هم‌طبقه‌ای‌های خود در سطح جهانی نیرو بگیرند، بلکه خود گسترش دهنده‌ی نسیم سوسیالیسم و سیاست طبقاتی رادیکال انترناسیونالیستی در این تشکل‌ها نیز باشند. مبارزه برای تأمین این جهت‌گیری نیز یکی از امور ویژه‌ی فعالین سوسیالیست جنبش کارگری است. طبقه‌کارگر ایران و جنبش‌کارگری ایران برای اولین بار در تاریخ حیات خود به‌عنوان بخشی از جنبش جهانی کارگری ظاهر می‌شوند. این یک مقطع تاریخی تعیین‌کننده در حیات و سرنوشت طبقه‌کارگر در رقم زدن به‌سرنوشت سوسیالیسم در ایران است. پاسخ عملی به‌این ضرورت تاریخی شاخصی تعیین‌کننده از بلوغ جنبش سوسیالیستی کارگران ایران است. به‌استقبال این دوران بزرگ برویم.

مرتضی افشاری، امیر پیام، یداله خسروشاهی، بهمن شفیق، عباس فرد

مهر ۱۳۸۶ - اکتبر ۲۰۰۷

<http://www.omied.net>

[info@omied.net](mailto:info@omied.net)